

بایدها و نبایدهای شعر آئینی

گفتاری از دکتر محمدرضا سنگری در کارگاه آموزشی
مجمع شعرای اهل بیت(ع) موسسه فرهنگی میرداماد



متن سخنرانی دکتر محمدرضا سنگری
مولف، محقق و مدرس ادبیات آئینی و
عضو هیات عملی دانشگاه تهران در کارگاه
آموزشی «بایدها و نبایدهای شعر آئینی»
با هدف آشنایی بیشتر شاعران گلستانی با
ویژگی‌ها و بایدها و نبایدهای ادبیات آئینی
در روز چهارشنبه ۱۷ مرداد ۹۷ به میزبانی
موسسه فرهنگی میرداماد در محل تالار
اندیشه این موسسه برگزار شد.

ابتدا من توضیحی در رابطه با شاعر و جهان شاعر می‌دهم تا جهان شما را به خودتان
بشناسانم، جهانی که ممکن است خیلی وقت‌ها ما ابعاد و گستره آن را به دقت و درستی
ندانیم بنده که در تحلیل و تبیین کتاب‌های درسی کار می‌کنم، گاهی وقت‌ها به این موضوع
می‌پردازم این «خود» که در روانشناسی تحت عنوان (self) از آن نام برده می‌شود دو حوزه
گسترده دارد که هیچ کس به خوبی ایرانیان این قلمروها را ندیده و تعیین و تبیین نکرده است.
من اسم این «خود» را خود تاریک انسان می‌گذارم، ما یک خود فیزیکی داریم که جسم من
را شامل می‌شود و در اولین نگاه به داوری در رابطه با من می‌پردازید، اگر من می‌آمدم و

پشت میکروفون هیچ نمی‌گفتم شما می‌توانستید در مورد من سخن بگویید چون حالات ما و روان درون ما تحت عنوان «زبان بدن» از آن یاد می‌شود، چشم من حرف می‌زند، رنگ من حرف می‌زند و دست‌هایی که حرکت می‌دهم حرف می‌زند، دست انسان ۷۰ شکل به خود می‌دهد که هر شکلی معنایی دارد معمولا دروغ گویان دستشان همیشه به سمت دهنشان می‌رود و انگار آن را پنهان می‌کند. در دعوای خانوادگی وقتی فردی دست به سینه می‌ایستد یعنی نمی‌خواهد حرفی را قبول کند، در واقع سپر می‌سازد. چشم‌های ما حرف می‌زنند؛

از پریدن‌های رنگ و از تپیدن‌های دل
عاشق بیچاره هر جا هست رسوا می‌شود
رنگ حرف می‌زند مثل اینکه می‌گویند «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون»

جهان آفاقی من در حال سخن گفتن در سکوت است، ما بسیاری از اوقات در سکوت واژه‌هایی می‌گوییم که بسیار گویاتر از بر زبان آوردن است و این خیلی مهم است، این خود ما خود تاریخ ماست، خودی است که پنهان است و ممکن است ما هم آن را احساس نکنیم؛ می‌خواهم به جهان شاعر قدم بگذارم و سعی می‌کنم شیشه نازک شما شکسته نشود.

نخستین بُعد جهان شاعر یک استعداد کاملا خدادادی است، ما در روزگار خودمان با تمام امکاناتی که برای تربیت شاعران داریم تجربه‌ها، امکانات، و ... چقدر می‌توانیم وقت بگذاریم سه شاعر همانند مختمقلی بسازیم؟ دو سعدی تربیت کنیم؟ کودکانمان را از همان ابتدا ببریم و پرورش دهیم که ۵۰ سال آینده این فرزند تبدیل به حافظ یا فردوسی شود؛ آیا واقعا موثر است؟

مثلا هر کدام از ما اگر تعدادی از تارهای صوتی مان نباشد چه قدر ما را باید آموزش دهند و با مقامات هفتگانه آشنا کنند تا شجریان شویم؟ نمی‌توانیم چون این هنجره آن استعداد را ندارد. یک بخش مربوط به استعداد است، برخی‌ها را به اسم شاعر می‌شناسیم اما شاعر نیستند فردی هست که شعر می‌گوید کتاب هم چاپ کرده اما استعداد ذاتی شعر گفتن ندارد، بعضی‌ها استعداد ذاتی دارند و شناخته نشدند یعنی پرورش پیدا نکردند ما باید استعداد خود را بشناسیم این استعداد ما قلمروهای ظریف و باریکی دارد شما اگر ۴۹۲ غزل حافظ را بخوانید و جلوی خود بگذارید و بپرسید بیشترین موسیقی و آهنگی که می‌شنوید چیست؟ از حدود ۵۰۰ غزل حافظ ۱۴۵ غزل حافظ در یک بحر است مثلا می‌گویند بحر شعر فردوسی در بحر متقارب است، واقعیت این است که فردوسی در بحر متقارب می‌توانست شاهنامه بسراید، ما نمی‌دانیم اگر به بحر دیگر می‌رفت موفق بود یا نه؟ اگر سعدی می‌خواست حماسه بگوید می‌توانست فردوسی شود؟ نمی‌شد یا اگر فردوسی می‌خواست غزل بگوید حافظ می‌شد؟ یا نمی‌شد.

داستانی ساخته‌اند که یک شب که سعدی داشت شعری در رابطه با بوستان که بر وزن شاهنامه فردوسی بود می‌گفت، شعری گفت که بعد از شعر گفت جناب فردوسی من هیچ چیز از تو کم ندارم، بین چه قشنگ گفتم، سعدی در عالم خواب فردوسی را دید که به او گفت واقعا تو شاعر بزرگی هستی، احسنت و آفرین، خیلی زیبا غزل می‌گویی و کاش من

می توانستم مثل تو غزل بگویم، اما این بی‌تی که گفتی، من اگر جای تو بودم این بیت را در جایی دیگر می‌گفتم، بیت سعدی این است:

«خدا کشتی آنجا که خواهد برد
وگر ناخدا جامعه بر تن درد»

فردوسی گفت اگر من بودم اینگونه می‌گفتم:

«برد کشتی آنجا که خواهد خدای
وگر جامعه بر تن درد ناخدای»

پتانسیل اصلی جمله در ثقل جمله است فردوسی فعل را جلو آورده است و یک شخصیت جدید به شعر داد: «برد کشتی آنجا که خواهد خدای»، به آهنگ توجه کنید که چقدر حماسی می‌شود مفهوم یکی است؛ اما گاهی می‌بینید با یک تغییر کوچک شاعر همان مضمون را در فضایی ساده می‌سازد.

همه با این بیت «ای نام تو بهترین سرآغاز/ بی نام تو نامه کی کنم باز» آشنا هستیم؛ خدایش رحمت کند محمدرضا آغاسی تغییری کوچک در این شعر ایجاد کرد «ای ناز تو بهترین سرآغاز/ چشمی به نیاز ما بینداز»؛

یک تغییر در سطحی مانند نظامی می‌تواند چنین فضای تازه‌ای به شعر ببخشد.

جهان اول شاعر استعداد شاعر است، پس باید استعداد خود را بشناسید، ممکن است شما غزل گوی خوبی باشید یا مثنوی گوی خوبی یا سپیدسرای موفقی باشید، شاید در فرم نیمایی بتوانید موفق باشید اما این را چه زمانی می‌فهمید؟ با اتود زدن‌های فراوان یعنی آنقدر باید شعر بگویید تا مشخص شود.

ما شاعرانی داریم که در رباعی گویی مشهورند اما در حوزه غزل افت کرده‌اند. حافظ قصیده دارد اما برخی قصیده‌های حافظ درجه دو و سه هم نمی‌شود اگر بخواهیم به حافظ در حوزه قصیده رتبه‌ای قائل شویم شاید به شاعران درجه دو و درجه سه برسد.

خیلی تمرین کنید تا موسیقی روح خود را دریابید، بعضی از شما در برخی از اوزان موفق هستند به عنوان مثال آقای شجریان در همایون موفق است اما در بعضی دیگر از دستگاه‌ها توفیقی ندارد، اینکه انسان بشناسد و بداند که توان درونی اش چیست و ضمیر وجودی اش چیست خیلی مهم است. ممکن است کسی در شعر آئینی بتواند موفق باشد یکی در شعر عاشقان موفق باشد، خود را بشناسید چراکه خودشناسی بالاترین شناخت است و آنکه خویشتن را نشناسد هر چه بشناسد هیچ نشناخته است؛ اول باید خود را بیابیم، حضرت علی (ع) می‌فرماید «برای جهالت یک انسان همین بس است که ارزش خود و اصل وجودی خود را درک نکند» و این اولین مسئله برای شاعر است.

دومین مسئله برای شاعر مطالعات شاعراست که در زمینه‌های مختلف انجام می‌شود، شما شاعران باید همه چیز بدانید؛ باید فلسفه، عرفان، فقه، شطرنج، موسیقی، قواعد و قوانین شعری، سیاست، جامعه شناسی، مردم شناسی و... بدانید، وقتی شعر شاعران بزرگ را می‌خوانید می‌بینید همه چیز بلدند، همه چیز خوانده‌اند و ۴۰ الی ۵۰ سال در باب موضوعات

مختلف مطالعه کرده‌اند.

به نظر من فردی که می‌خواهد شاعر شود حق ندارد شعر بگوید بلکه باید ابتدا ۱۰ هزار بیت شعر از دواوین گذشته در حافظه داشته باشد، من می‌گویم ذهن آدم باید بارور شود؛ زمانی که این بیت‌ها در ذهن ما ریخته می‌شود این ذهن پرورده می‌شود، تا می‌توانید مطالعات گسترده داشته باشید در زمینه‌های گوناگون بخوانید و بشناسید.

جهان بینی سوم تجربه‌های شاعر است؛ خدا می‌داند که من شعر شاعری را می‌خوانم که از عشق حرف می‌زند اما من می‌دانم که عشق را تجربه نکرده است، در واقع اطلاعات مربوط به عشق را می‌گوید نه تجربه‌های عاشقانه را؛ برخی که شعر می‌خوانند اگر دقیق رصد و آنالیز کنیم متوجه می‌شویم آنچه در شعر آورده را تجربه نکرده بلکه اطلاعاتی جمع‌آوری کرده است و شعر گفته است، شنیدن کی بود مانند «بودن» نه دیدن. من اگر از عشق در شعر صحبت می‌کنم باید آن را چشیده باشم، اگر بگویم «آه نمی‌دانید سپیده دمان آن لحظه‌های صبحگاهی چه لحظه‌های شکوهمند زیبایی است» اما خودم تجربه نکرده باشم نمی‌شود.

گاهی وقت‌ها افرادی هستند توصیف می‌کنند اما تجربه نکرده‌اند، سعی کنید تجربه کنید، عرصه شعر عرصه تجربه‌های بزرگ و سترگ است؛ در این حوزه مسائل را تجربه کنید چرا که خیلی فرق می‌کند کسی از سوختن بگوید تا اینکه خود سوخته باشد، کسی از درد بگوید تا اینکه درد را چشیده باشد این مهم است که حس کنیم، هم در قلمرو آموزه‌های دینی خودمان و هم در قلمرو آموزه‌های عرفانی مان بعضی موقع‌ها گفته شده یک «آه» گفتن را تجربه کنید، خدا آه را دوست دارد و یکی از نام‌های خداوند «آه» است، عطار می‌گوید:

بزرگی گفت ایوب پیامبر که چندین سال گشت از درد مضطر

ز چندان درد آهی بود مقصود چو کرد آهی نجاتش داد معبود

ایوب مظهر صبر است چرا که دردهای زیادی را چشید، از دست دادن فرزندان و بیمارشدنش و تا جایی که او را به بیرون از شهر انتقال دادند وقتی خوب شد از او پرسیدند بدترین این بلاها چه بود گفت طعنه‌های مردم. در ادامه عطار می‌گوید:

زکریا اره‌ای بر سر بزاری بدو گفتا اگر آهی بر آری

کنم از انبیا بسترده نامت مزن دم تا کند اره تمامت

زکریا را در درخت پناه داد، اره بر سرش گذاشتند و از بالای درخت اره کردند، خداوند گفت همه این سختی برای این است که تو آه نگوئی؛ شگفتا از یکی آه می‌خواست از دیگری آه نمی‌خواست.

بعضی از چیزها باید تجربه شود اگر از درد بگوئیم باید درد کشیده باشیم اینکه از عطش بگوئیم و از عاشورا حرف می‌زنیم باید خود را یکبار در عطش جدی قرار دهید و با حسرت ببینید آب زلال در نزدیکی‌تان است اما نمی‌توانید بنوشید همان طور که رود فرات هم از کنار کربلا عبور می‌کرد.

اگر من از گذشت حرف می‌زنم یکبار گذشت را تجربه کنم لحظه‌هایی که باید گذشت را درک

کرد، باید از خود عبور کنید، عنصر سوم تجربه‌های شاعرانست که جهان شاعر را می‌سازد. عنصر بعدی که مهم است شناخت از حوزه خاصی است که به آن پرداخته می‌شود و آن هم خود شعر است، زیبایی‌های ادبی را بخوانید و سعی کنید تجربه کنید، یکی از علت‌هایی که شاعران جوان ما این‌ها را به کار نمی‌گیرند این است که آشنا نیستند، کسی که می‌خواهد داستان نویسی کار کند مدتی می‌رود و تکنیک‌های داستان نویسی را فرا می‌گیرد تا عناصر داستان را بشناسد کسی که می‌خواهد موسیقی یاد بگیرد تنها استعداد کافی نیست در کلاس استاد شرکت می‌کند مدت‌ها تا ۱۵ سال کار می‌کند تا بتواند نی بنوازد. به نی وحشی‌ترین ساز می‌گویند. قلمرو دیگری که باقی می‌ماند برای هرکسی اتفاق نمی‌افتد آن هم به خصوص برای کسی که در حوزه شعر قرار است در رابطه با آن صحبت کنید، آن تعیین و معین شدن است، ما کوششی می‌کنیم و جوششی در مارخ می‌دهد اما باید از یک جایی چیزی به ما برسد. تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد گاهی وقت‌ها من باید یک رشته اتصال و ارتباطی داشته باشم تا به من برسانند. حسان بن ثابت وقتی شعر گفت پیامبر(ص) گفت تو تعبیر روح القدوسی داشتی، که حافظ هم به این موضوع اشاره می‌کند.

عرصه شعر عرصه تجربه‌های بزرگ و سترگ است؛ در این حوزه مسائل را تجربه کنید چرا که خیلی فرق می‌کند کسی از سوختن بگوید تا اینکه خود سوخته باشد

اگر یک ارتباطی داشته باشید و این ارتباط را تقویت کرده باشید گاهی وقت‌ها مضمون به شما می‌دهد شعر معروف محتشم کاشانی که برخی‌ها آن را شاخص‌ترین شعر عاشورایی می‌دانند شروعش مال خودش نیست میانه شعر هم که شاعر در آن گیر کرده مال خودش نیست عنایت شده که پیامبر(ص) از آن

تعبیر روح القدوسی دارد. ممکن است سر این رشته را در خواب به شما بدهند ممکن است در بیداری دهند و اگر بدهند آن لحظه را پاس بدارید و نگذارید از دستتان بیرون برود خیلی دقیق باشید هیچ وقت نکته‌ای که به ذهنتان می‌رسد این دریافت را به زمان دیگری واگذار نکنید چون یا یادتان می‌رود یا حستان گم می‌شود. سعی کنید همان موقع ثبتش کنید، من هر وقت می‌خواهم قلم و کاغذ کنارم است هرگاه چیزی به ذهنم می‌رسد سریع یادداشت می‌کنم کتابی دارم که در لحظه‌های خواب نوشته شده است همان موقع از جا بلند می‌شوم خوابم نمی‌برد. من و زنده یاد قیصر امین پور هم‌کلاس بودیم و خیلی صمیمی بودیم. بعد از درگذشت ایشان خوابش را دیدم شگفت‌انگیز بود که صبح باید جایی برای سخنرانی می‌رفتم برای بچه‌های ادبیاتی دختران دبیرستان فرهنگ، شب قیصر را در خواب دیدم دستم را گرفت شروع کرد به خواندن غزلی و من از خواب بیدار شدم بیت اول غزل به یادم بود

سریع نوشتیم، بهتر است با دست بنویسد تا در موبایل ثبت کنید بیت این بود:

ما ندیدیم در این گمشدگی پیدا را قطره ماندیم و ندیدیم لب دریا را

کنار آب بودیم، من یادداشت کردم و خوابیدم صبح هرچه فکر کردم یادم نیامد، تحت تاثیر این بودم و به دبیرستان رفتم تا صحبت کنم، گفتم دیشب خوابی دیدم آنقدر روی من تاثیر گذاشت، می‌خواهم سخنرانی خودم را بر این موضوع بگذارم من دیشب قیصر امین پور را در خواب دیدم تا این جمله را گفتم دختری بلند شد گفت من آیهم تنها دختر زنده یاد امین پور، لال شدم انگار دیشب قیصر این موضوع را به من داده تا در مورد آن صحبت کنم:

ما ندیدیم در این گمشدگی پیدا را قطره ماندیم و ندیدیم لب دریا را

اگر در این قلمرو به خصوص قلمرو شعری که ما به عنوان شعر آئینی یا ادبیات آئینی یاد می‌کنند حتما ارتباط داشته باشید اتصال داشته باشید خواهش می‌کنم هرگاه خواستید برای بزرگان شعر بگویید اگر می‌شود وضو بگیرید فکر کنید قرار است نماز بخوانید دو رکعت شعر بگویید یک غزل هشت بیتی بگویید در مورد عشق صحبت کنید، من برای نوشتن بیش از ۹۰ جلد کتابم به یاد ندارم بی‌وضو یا در کلاس درسی صحبت کرده باشم، این مهم است زمینه‌های رویش و جوشش درونی شما را فراهم می‌کند.

عنوان ادبیات آئینی یا شعر آئینی بسیار عنوان جوانی است. یک زمانی با آقای محمد علی مجاهدی صحبت می‌کردم ایشان گفت قبل از انقلاب هر زمان می‌گوییم شعر مذهبی آن را دست می‌اندازند و مسخره می‌کنند گفتیم اصطلاح جدیدی بسازیم و اصطلاح شعر و ادبیات آئینی گذاشتیم. قلمرو شعر آئینی بسیار گسترده‌تر از قلمرو شعر دینی است، در گذشته کشاورزان وقتی که زمان برداشت برنج بود شعرهای خاصی می‌خواندند اما کم کم این آئین از بین رفته و نسل جدید آن رانمی‌شناختند، آئینی داشتند ویژه برداشت یا نشا کردن، این‌ها ادبیات آئینی است برای جشن‌های سده و شب یلدا و ... بسیاری شعر گفته می‌شود که شعر آئینی است. شعرهای آئینی به آئینی بر می‌گردد که عمومی است، آئین چیزی است که نماد دارد و ریشه در چیزی دارد مانند نوروز که آیین است نمادهایی مانند سکه و سیب و سرکه دارد که هر کدام معنایی دارد، جشن‌های ملی و جشن‌های سده آیین است این یک شاخه است که معمولا زیر مجموعه شعر آئینی قرار نمی‌دهند.

شعر آئینی دینی قلمروی کمی دارد یعنی حداقل چهار قلمرو دارد که این قلمروها درباره آن‌ها کم کار شده است و بعد از انقلاب بسیار بسیار کم‌رنگ است.

حوزه اول شعر آئینی شعر نیایشی یا تحمیلی است، سنت شاعران گذشته ما این بوده که همیشه کتاب خود را با ستایش حضرت حق آغاز می‌کردند، شاهنامه و گلستان و بوستان همه با نیایش حضرت حق آغاز می‌شود به این شعر نیایشی می‌گوییم، شعر نیایشی در روزگار ما بسیار کم‌رنگ است علتی دارد و آن هم این است که برای خدا کسی کنگره نمی‌گذارد ما برای همه می‌گذاریم ولی برای خدا کسی نمی‌گذارد؛ به همین دلیل شعر توحیدی ما خیلی

کمرنگ شده است، صد دفتر شعر از شاعران را بررسی کردم دو تاشون با نام خدا و نیایشی آغاز کردند همان شاعران مذهبی و آئینی، اگر خودتان هم بررسی کنید ممکن است متوجه شوید ممکن است برای امام حسین ۵۰ شعر گفته باشید اما برای خدا یک شعر گفته باشید، شعر نیایشی یکی از شاخه‌های شعر آئینی است.

حوزه دوم شعر آئینی شعر ستایشی است که گسترده‌ترین حوزه شعر آئینی را در بر می‌گیرد؛ شعر نبوی، علوی، فاطمی، شخصیت‌هایی به جز ائمه؛ تعلق به هیچ گروه خاصی ندارند ما در مجموعه برادران و خواهران اهل تسنن بهترین سروده‌ها را در این زمینه داریم؛ من زیارت حضرت رضا(ع) رفته بودم دیدم یک کتاب بزرگ سروده‌های بزرگ از شخصیت‌های بزرگ اهل تسنن را، یکی از دوستان ما چند مجموعه کار کرده بود مثلاً مجموعه شاعران اهل تسنن برای امام حسین(ع)، مجموعه سروده‌های اهل تسنن برای حضرت رضا(ع)، اتفاقاً صدق و صفای آن‌ها در کنار مجموعه شیعه قابل تقدیر و تکریم است خوشحال شدم که اینجا شیعه و سنی در کنار یکدیگر کار می‌کنند و خیلی ارزشمند است.

این شعر ستایشی تنها در حوزه امامان نیست بعضی از شخصیت‌های دیگر را هم در برمی‌گیرد، به عنوان مثال امروز در رابطه با حضرت یحیی بن زید، در رابطه با فاطمه معصومه (س)، چندین مجموعه شعر برای احمد بن موسی گفته شده است در واقع شخصیت‌های دینی بزرگ روزگار خودمان در شعر آئینی قرار می‌گیرد.

حوزه سوم هم که خیلی ضعیف و کمرنگ است می‌خواهم خواهش کنم به آن توجه کنید شعر حکمی تعلیمی است، شعر حکمی تعلیمی آن شعری است که از متن آموزه‌های دینی بر می‌آید و سمت و سوی حیات و زیبا زیستن را به ما یاد می‌دهد. وقتی سعدی می‌گوید:

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد؟
به ما درس می‌دهد یا فردوسی به ما می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوئی
تو داد و دهش کن فریدون توئی
سروده‌هایی که جنبه نشان دادن خطرگاه‌ها و آگاهی بخشی باشد ما به این شعرها نیاز داریم.
باید با این شعر فاضل نظری آشنا باشید.

از باغ می‌برند چراغانی‌ات کنند
تا کاج جشن‌های زمستانی‌ات کنند
پوشانده‌اند صبح تو را ابرهای تار
تنها به این بهانه که بارانی‌ات کنند
یوسف! به این رها شدن از چاه دل مبنده
این بار می‌برند که زندانی‌ات کنند
ای گل گمان مکن به شب جشن می‌روی
شاید به خاک مرده‌ای ارزانی‌ات کنند
یک نقطه بیش بین رحیم و رحیم نیست
از نقطه‌ای بترس که شیطانی‌ات کنند
آب طلب نکرده همیشه مراد نیست
گاهی بهانه‌ایست که قربانی‌ات کنند

در این نوع شعر گاهی برای پناه بردن به اندیشه‌های دیگر را بستایند و خودشان را در این مسیر گم کنند این مطرح می‌شود و خیلی لازم است خواهش می‌کنم به این دست سروده‌ها دقت کنید که درس‌های زندگی است و قلمرو بسیار بسیار مهمی است.

حوزه دیگری هم به نام عارفانه‌ها وجود دارد که در این قلمرو معنا پیدا می‌کنند، عارفانه عاشقانه، سرزمین شما اگر اسمش را سرزمین عشق بگذارم اصلا به بیراهه نرفته‌ام، شعرهای گذشته شما لبریز از عرفان است مانند مختمقلی نگاه کنید تملک دارد و مانا هستند.

هر کسی وارد این میدان می‌شود باید تجربه داشته باشد عرفان را فقط اطلاعات ندهیم، باید آن را چشید؛ شنیدن کی بود مانند بودن.

روی بایدها و نبایدهای حوزه شعر آئینی نمونه‌هایی را بیان می‌کنم.

شعر آئینی در تمام قلمروها می‌تواند ظهور و بروز داشته باشد کوچکترین شعر در فارسی «مفردات» و «تک بیت» است، خیلی وقت‌ها شاعر خواسته غزل بگوید در همین تک بیت مانده است و نتوانسته ادامه دهد.

کوچکترین شعری که بر می‌تابد شعر آئینی را تک بیتی است مثل:

به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند
مصراع دوم را نتوانست بگوید که در عالم
خواب به او گفته شد
به آسمان رود و کار آفتاب کند
فرم‌هایی مانند دو بیتی و رباعی که قطعه

**در دین تان غلو نکنید این قدر راحت
نگویید این شخصیت از جبرائیل بالاتر
بود چراکه ما نمی‌دانیم جبرائیل چگونه
شخصیتی دارد و برخی شخصیت‌ها را
بر این‌ها برتری می‌دهیم**

دو یا سه بیت می‌تواند باشد، قطعه فرم مظلوم شعر بعد از انقلاب است و کسی کار نکرده و خیلی کم داریم، دفترهای شعری شاعران را نگاه کنید به ندرت قطعه پیدا می‌شود در حالی که قطعه ظرفیت بسیار خوبی است مخصوصا برای بُعد حکمی تعلیمی.

قطعه را برای حوزه شعر آئینی به خوبی می‌شود به کار گرفت تا سپید و نیمایی و حتی شعرهای بسیار کوچک که امروز از آن‌ها به عنوان «هایکو» نام برده می‌شود.

شعر طنز هم می‌تواند در حوزه شعر آئینی به کار رود تا خسروانی‌ها یعنی «۳ گانه‌ای‌ها»، یک معاشقه اینترنتی، «لیلی با لنز آمده است و مجنون با بنز»، نامه‌های کوفی از سعید بیابانکی نمونه‌های از این نوع طنز است.

نبایدهای شعر عاشورایی‌ها که نباید به آن‌ها توجه کنیم اولین قدم و مسئله در حوزه شعر آئینی رعایت فرم است که اگر در حوزه شعر کلاسیک وارد شده باشید در این حوزه حداقل‌ها را باید دقیق رعایت کنیم، بعضی‌ها مشکل قافیه دارند بعضی‌ها لغزش موسیقایی دارند که باید حل کنید.

اما نبایدی که خیلی خواهش می‌کنم توجه کنید به آن بحث «اغراق و مبالغه است» که خیلی

خطرناک است و جوانان شاعر خیلی دچار آن شده‌اند منظور من اغراق و مبالغه شاعرانه نیست ساحت ربوبی را به انسان‌های بزرگ نسبت دادن، خداوند در قرآن با خشم از کسانی یاد می‌کند که عُزیر را گفتند پسر خداست، و کسانی را که مسیح را پسر خدا نامیدند برخی‌ها این مسئله را به شخصیت‌های بزرگ مخصوصا در عاشورا نسبت دادند.

مثلا می‌گویند از این به بعد من حسین الله‌ایم، عظمت این انسانها در عبد بودن آن هاست اگر ما آن‌ها را عین الله، یدالله، لسان الله و ... ایرادی ندارد چراکه در روایات هم داریم.

خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید این تو نبودی که تیر می‌انداختی این من بودم که تیر می‌انداختم و از این دست تیرانداز، می‌شود دست خدا که این ایرادی ندارد اما مقام ربوبی و خدایی دادن نسبت دادن به انسان‌ها عین کفر و شرک است.

متأسفانه برخی مواقع بزرگان هم در دام این موضوع غلتیدند، این خطر، خطری است که در مجموعه‌های شعر نسل جدید جهان شاعر ما زیاد دیده می‌شود.

در دین‌تان غلو نکنید این قدر راحت نگویند این شخصیت از جبرائیل بالاتر بود چراکه ما نمی‌دانیم جبرائیل چگونه شخصیتی دارد و برخی شخصیت‌ها را بر این‌ها برتری می‌دهیم.

آنقدر راحت اسامی پیامبران الهی را در شعرها مطرح نکنید حتی برای اهل بیت، خوب دقت کنید و مراقب این حوزه باشید. غلو و مبالغه این است که صحنه‌ها را بیش از آنچه که بوده نشان دهیم که باورناپذیر باشد. ما کتابی داریم به نام «اسرار شهادت» که فاضل دربندی نوشته

است، با اینکه دانشمندی بزرگ بوده است در این کتاب خیلی غلو کرده است، ذهنیت برخی این بوده که چون عاشورا شبیه به یک شکست است خواستند بگویند امام حسین(ع) دشمن

را درو کرد، آنجا گفته یک میلیون ۶۰۰ هزار نفر را امام حسین(ع) از دم تیغ گذراند. حساب کردیم اگر هر ثانیه امام حسین یک گردن می‌زد برای این عدد ذکر شده ۷۲ ساعت وقت لازم

بود و این شخصیت بزرگی بوده است این اشتباه را با یک اشتباه دیگر همراه می‌کند مثلا گفته شده حضرت عباس ۲۵۰ هزار نفر را از دم تیغ گذراند؛ متأسفانه مبالغات عجیب و غریب را

هم دوستان مداح و هم دوستان شاعر، همه باید دقت کنند غلو و مبالغه این واقعیت‌ها را باور ناپذیر می‌سازد و متأسفانه در متون دینی ما دیده نمی‌شود که این‌ها حضرت علی(ع) و امام

حسین(ع) را بزرگ نمی‌کند. یکی از زیبایی‌های شعر غلو و مبالغه است، عظمت شاهنامه فردوسی به همین است گرچه می‌دانیم درست نیست اما می‌پذیریم و لذت هم می‌بریم اینکه

برخی چیزها که در حماسه‌ها هست واقعا در دنیای بیرون وجود ندارد اما لذت می‌بریم، همه می‌دانیم بر اساس آیات قرآنی هفت آسمان و هفت تا زمین داریم فردوسی وقتی صحنه رزم

را توصیف می‌کند که در میدان تاخت و تاز می‌کنند می‌گوید:

ز گرد سواران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت

یعنی چه؟ یعنی بر اثر تاخت و تاز اسبان و اسب‌سواران، از هفت طبقه‌ی زمین یک طبقه به هوا خاست و بر هفت آسمان یکی افزوده گشت.

منظور ما از مبالغه و غلو شاعرانه در این مفهوم نیست، فراکشیدن بزرگان ما در مرحله ربوبیت است یعنی مقام خدایی دادن به آن‌ها که عظمت این انسان‌های بزرگ در عبد بودن آن‌هاست، ما وقتی نماز را به انتها می‌رسانیم می‌گوییم «أشهد أن محمداً عبده و رسوله» به عبد اشاره می‌کنیم. مسئله دوم درست در نقطه مقابل مبالغه قرار دارد و آن «وهن» است، وهن یکی از خطرگاه‌های شعر آئینی است منظورم فروکشیدن چهره‌های بزرگ در اندازه‌های بسیار پایین است، ما نباید چهره‌های بزرگمان را دست‌نیاختنی کنیم تا کسی نتواند به قلمرو آن‌ها نزدیک شود، بیان قرآن این است که آن‌ها اسوه هستند، اسوه را اسطوره نکنیم اگر اسوه را اسطوره کنیم همان مبالغه می‌شود آنقدر پایین نکشیم که عادی و معمولی جلوه کند و پیش پا افتاده باشد. دو کتاب «ماه در آب» و «ایستاده بر قله فضیلت‌ها» را برای حضرت ابوالفضل (ع) نوشته‌ام و او را با ویژگی‌های الگویی معرفتی کرده‌ام که اسوه هست و می‌تواند ماندگار شود، حضرت ابوالفضل (ع) در کربلا ۳۴ یا ۳۵ ساله بود. در این کتاب ۳۶ ویژگی شخصیت ایشان را که می‌شود برای جامعه مطرح و به عنوان اسوه و الگو معرفی کرد از زبان ۶ امام و شخصیت بزرگ معرفی کردم که شاید بسیاری از افراد آن را نشنیده باشند.

عظمت این انسان در کجاست وقتی به میدان رفت در معرض تیرها و نیزه‌ها و خطر قرار گرفته است در نهایت تشنگی، ۱۶ بار در کربلا جنگیده است وقتی در این موقعیت قرار دارد می‌گوید:

حتی اواروی فی المصالیب لقی
و لا اخاف الشر یوم الملتقی
انی انا العباس اغدو بالسقا
نفسی لنفسی المصطفی الطهر و قا

شخصیتی دارد برای ما از حضرت عباس ترسیم میکند که نمونه است.

۲۶ بیت شعر از حضرت ابوالفضل (ع) گفته شده هم خودش شاعر بود و هم مادرش و جدش، جد ایشان «لبید شاعر» معروف بود، کسانی که معلقات سبعة را دیدند، اشعار معروف دوران جاهلیت را یکی از اصحاب معلقات همین لبید شاعر بود که البته بعدها اسلام آورد و پیامبر (ع) هم اشعار او را می‌ستود، مادر هم شاعر بود خود حضرت عباس (ع) هم شاعر بود. هر کسی شعرهای ابوالفضل العباس را بخواند می‌فهمد ما با چه شخصیتی روبرو هستیم. یکی از شخصیت‌هایی بود که شعر می‌گفت اما بعد شعرهایش را پیامبر می‌ستود.

شاعری در رابطه اش می‌گوید:

ندارم دست اما پیکری هست
نه دستی مانده نه چشمی نه مشکی
نمی‌بینم ولی چشم تری هست
بفرما عشق امر دیگری هست؟

شناخت این شخصیت و چهره مهم است اما اگر عظمت ابوالفضل را به خوشگلی و بلند قامتی و چشم و ابرو معرفی کردیم این توصیف ابوالفضل را ابوالفضل نمی‌کند. خوشگل‌تر از حضرت ابوالفضل (ع) زیاد بوده، حتی بلند قدرتر از ایشان در کربلا بود. فردی از نسل حضرت عقیل که قد بسیار بلندی داشت. در کربلا چهره‌هایی که نمی‌شود به آنها نگاه کرد هم بود، نه بد صورتی شخصیت آنها را به زمین میکشید و نه خوش صورتی شخصیت آنها را تبیین

می‌کند. شخصیتی در کربلا داریم بنام «جَوْن بن حَوَى» غلام سیاه پوستی بود، کسی که در ربذه نزدیک ابوذر بود و به او کمک کرد و لحظه‌های شهادت ابوذر را دید و به مالک اشتر در دفن ابوذر کمک کرد، بعدها به کربلا آمد تا به امام حسین(ع) کمک کند.

صورت جَوْن به مفهوم سیاهی است که به سرخی بزند انگار چهره‌ای را می‌بینید که در پس سیاهی به سرخی بزند، پیر هم بود، امام ظهر عاشورا به او گفت برو خیلی برای ما زحمت کشیدی و بارهای سنگین را به دوش کشیدی، جمله‌ای گفت که امام در مقابل او چیزی نگفت، جَوْن گفت رنگ من رنگ مناسبی نیست، بوی من خوش نیست به من می‌گویی از کربلا بروم بیرون؟ امام حسین(ع) با او بعدها کاری کرد که با فرزندش علی اکبر کرد یعنی گونه به گونه‌اش گذاشت، سرش را به روی سینه‌اش گذاشت، آخرین بدنی که در کربلا پیدا کردند بدن «جَوْن بن حوی» بود که امام در حقیقت دعا کرد خدایا سپید و خوش بویش گردان. سرزمین کربلا پستی و بلندی داشته است، یکی از نام‌های کربلا «عقر» است، گفته می‌شود امام حسین(ع) یکی از جملاتی که در روز عاشورا گفت این بود که «اللهم انی اعوذ بک من العقر» خدایا از این زمین به تو پناه می‌برم، مشهورترین گودالش که تقریباً عمق دو و نیم متر بود همان گودالی بوده خود امام در آن قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد.

«وهن» به معنی فرو پاییدن و خارداشت شخصیت‌های بزرگ است، توصیف ویژگی‌هایی که آن‌ها را از آن افق منزلتی که دارند فرو می‌کشد، گاهی این موضوع در شعر برخی از دوستان شاعر چنین مسائلی را می‌بینیم. مسئله دیگر که خیلی مهم است و باید دقت کنید، اگر این کار را انجام نمی‌دهند خواهش می‌کنم به حوزه شعرآئینی وارد نشوند و آن هم این است تا شخصیت را با تمام ابعاد و اضلاع نشناختند وارد نشوند. در مورد عاشورا حداقل این که مقاتل را باید خوب و دقیق بخوانید و به شعر عاشورا نزدیک شوید.

مثلا من اگر بخواهم در رابطه با لحظه‌های شهادت شخصیت امام حسین(ع) شعر بگویم، باید خیلی این موضوع را خوب بلد باشم و مطالب زیادی را در رابطه با آن خوانده باشم دقیق بدانم چه اتفاقی می‌افتد و چگونه است. من برای نوشتن کتاب دو جلدی «آئینه داران آفتاب» در باب اصحاب امام حسین، ۱۱ سال مطالعه و سفر کردم هر جایی در دنیا که می‌توانستم ردی پیدا کنم از اصحاب امام حسین(ع) رفته‌ام کار کردم و پیدا کردم، یکی از ویژگی‌های اصحاب امام حسین(ع) این بود که از همه جای جهان در آن جا بوده‌اند و از آفریقای، اروپایی، ایرانی و ... در بین اصحاب دیده شده است و تعدادی از این اصحاب در همین منطقه جرجان زندگی می‌کردند، «زهیر بن قین» اینجا بوده، «مسلم بن عوسجه» اینجا زندگی کرده، «حنظله بن عمرو» در جرجان بوده، و من خواهش می‌کنم تعدادی از دوستان در این خصوص کار پژوهشی انجام دهند. و نسبت بین سرزمین جرجان و حادثه کربلا را تبیین کنند.

وقتی کتاب دوم را به نام «آینه در کربلا» می‌نوشتم، که اگر دوستان بخواهند یک دور تاریخ عاشورا را بخوانند می‌توانند این کتاب را ببینند، برای این کتاب به چندین کشور اروپایی و

عربی سفر کرده‌ام، برای بررسی به سفرهای پیاده رفتم مثل اینکه آیا ممکن هست حضرت زینب(س) این مسیر را پیاده رفته باشد یا نه؟ دقیق‌ترین مسائل را از موسسه ژئوفیزیک پاریس تا موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران می‌گرفتم، همه جا سر زدم تا جزئی‌ترین قضایا را بدانم که دانستن این جزئیات کمک می‌کرد برخی مطالب را نگارش کنم.

به عنوان مثال در شب عاشورا گفته می‌شود که یک شخصیتی در کربلا داریم به اسم «نافع بن هلال»، از طرفی فردی هم به نام «هلال بن نافع» داریم که برخی اینها را به جای هم اشتباه گرفتند، نافع بن هلال جوان بود و تازه ازدواج کرده بود، همسرش را گذاشته بود و به کربلا آمده بود، به قول امروزی‌ها بادیگارد حضرت اباعبدالله(ع) بود، دو نفر از حضرت حفاظت می‌کردند یکی حضرت ابوالفضل بود و یکی هم همین نافع بن هلال، این فرد وصف می‌کند شب عاشورا بود من داشتم نگاهی می‌دادم، دیدم شهبی از طرف دشمن می‌آید، وقتی نزدیک شد دیدم خود امام حسین (ع) است، گفتم آقا کجا بودید؟ امام(ع) فرمود من رفتم وضعیت دشمن را بررسی کردم که ببینم فردا از کجا ممکن است حمله می‌کند و به اصطلاح دوران جنگ می‌گفتند شناسایی که برای شناخت مواضع دشمن این کار را انجام می‌دادند.

امام دست مرا گرفت و گفت آن جا نگاه کن، خط الراس دو کوه را نشانم داد، گفت آنجا نقطه کور دشمن است، بیا برو همسرت منتظرت است، امام می‌خواهد بهترین‌ها بمانند و یارانش پالیش شوند. نافع بن هلال شروع به گریه

اگر عظمت ابوالفضل را به خوشگلی و

بلند قامتی و چشم و ابرو معرفی کردیم

این توصیف ابوالفضل را ابوالفضل

نمی‌کند. خوشگل‌تر از حضرت

ابوالفضل(ع) زیاد بود

کردن کرد و گفتم ۶ ماه من خودم را با این شمشیر آماده کردم و حالا می‌گویید برو، می‌گوید امام مرا در آغوش گرفت و برایم دعا کرد و من پشت سر امام راه افتادم تا ببینند چگونه عمل می‌کنند. من برای اینکه بدانم وضعیت روشنایی میدان کربلا در شب عاشورا چگونه بوده است از موسسه ژئوفیزیک پاریس استفاده کردم دقیقاً لحظه به لحظه و ساعت به ساعت آن را آورده‌ام، من متوجه شدم ساعت ۱۲ و ۵۹ دقیقه شب عاشورا ماه غروب می‌کند، صبح روز عاشورا ساعت ۶ و سه دقیقه خورشید طلوع می‌کند. ساعت ۱۱ و ۵۷ دقیقه هنگام اذان ظهر عاشورا ساعت ۵ و ۳۸ دقیقه غروب روز عاشورا است، این دقایق را وقتی پیدا کردم فاصله‌ها را بررسی کردم تا ببینم بین این فاصله زمانی آیا این تعداد خطبه خواندن و رجز خواندن ممکن بود، دقیقاً بررسی کردم می‌خواهم بگویم هر کسی که می‌خواهد در این حوزه شعر بگوید باید مسئله را خوب بشناسد اگر درست نداند و مطرح کند ممکن است دچار خطاهای بزرگ تاریخی شود. مثلاً در رابطه با وداع سوال پرسیم، وداع یعنی چی؟ در ذهنیت ما وداع یعنی خداحافظی در صورتی که نه، وداع خداحافظی نیست به مفهوم سپردن

امانت است، یعنی امانت‌ها را می‌سپارد و مسئولیت‌ها را مشخص می‌کند تو چه کنی؟ وظیفه تو چیست، دخترش را صدا می‌کند و می‌گوید دخترم تو باید این کار را بکنی؟ می‌فرماید: «سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی» دخترم سکینه تو عمر طولانی داری این کار را بکن. خواهرم زینب به همه بگو هر چه دارند، خلخال و جواهرات این‌ها را بگذارند که اگر دشمن ریخت رحم نمی‌کند، چادرانتان را دور کمرتان گره بزنید، آماده باشید در گوش فرزندش سجاد دعای مادرش فاطمه(س) را می‌خواند به او می‌گوید چه کند.

امام حسین(ع) دختر دیگری به نام فاطمه دارد کتابی دیگر در این رابطه نوشتیم با عنوان «فاطمه عاشورا»، درباره ایشان هم مطالب غلط زیادی گفته شده است، اگر قرار است در رابطه با شخصیت کسی چیزی بگویم باید او را دقیق بشناسم، دقیق بخوانم و فهمش کنم. شعری از یکی از شاعران همین جا و یکی از شعرای برجسته را برایتان بخوانم و نقد تاریخی کنم. شعر درباره حضرت قاسم است و بسیار هم زیباست.

بنویسید غزل افتاده	جلوه ی حُسن ازل افتاده
بنویسید که از عرش خدا	سیزده ظرف غسل افتاده
بنویسید که از پشت فرس	حسنِ جنگِ جمل افتاده
بنویسید سر کشتن او	چقدر بحث و جدل افتاده
نوجوان است ولی بر جانش	چقدر دست اجل افتاده
ننویسید سرش دعوا شد	خاک زیر بدنش دریا شد
ننویسید که زیر سم اسب	سیزده مرتبه جسمش پا شد
ننویسید که پهلوش چون	پهلوی فاطمه ی زهرا شد
ننویسید که قد قاسم	به بلندی قد سقا شد
با اشاره بنویسید فقط	باز هم قامت آقا تا شد

اما در شعر دوم از یکی از شاعران مشهور کشور:

در سرخی غروب نشسته سپیده ات	جان بر لبم ز عمر به پایان رسیده ات
آخر دل عموی تو را پاره پاره کرد	آوای ناله های بریده بریده ات
در بین این غبار به سوی تو آمدم	از روی ردّ خون به صحرا چکیده ات
پا می‌کشی به خاک... تنت درد می‌کند	آتش گرفته جان من داغ دیده ات
خون گریه می‌کنند چرا نعل اسب‌ها؟	سخت است روضه ی تن در خون تپیده ات
بر بیت بیت پیکر تو خیره مانده ام	آه ای غزل! چگونه بینم قصیده ات؟
باید که می‌شکفت گل زخم بر تنت	از بس خدا شبیه حسن آفریده ات

این شعرها بسیار زیبا، قشنگ و فوق العاده شنیدنی برای شخصیت قاسم بن حسن فرزند امام مجتبی(ع)، کتابی آماده چاپ دارم با عنوان سهم حسن از عاشورا، من بررسی کرده ام که فرزندان امام حسن(ع) در کربلا چه کسانی هستند که بعضی‌ها اصلا اسم شان را ننشیده‌اند

و هیچ شعری برایشان گفته نشده است. می‌خواهم همین جا نکته‌ای را عنوان کنم، برادران شیبعه من، نام یکی از فرزندان امام حسن مجتبی (ع) ابوبکر است، چرا ما برای ابوبکر شعر نگفته‌ایم، نام یکی از فرزندان امیرالمومنین از برادران حضرت ابوالفضل عباس، عثمان است چرا شعر برای او نگوییم؟ این‌ها نام‌های مقدس فرهنگ ما هستند بی‌انصافی است، کج سلیقه‌ی است، اینگونه رفتار کردن، برای برخی از فرزندان امام حسن مجتبی (ع) برخی یک شعر هم نگفتند و یک نوحه هم نداریم، این شخصیت شخصیت قاسم بن الحسن است، اگر کسی از شما پرسد اشکال این شعر کجاست؟ کسی می‌تواند اشکال این شعر را بگوید که مقتل را درست خوانده باشد اگر کسی مقتل را درست نخوانده باشد به اشتباه می‌افتد. از این دست نمونه در دفتر شعر بزرگترین شاعران هم می‌توانیم پیدا کنیم.

من اصل مقتل را می‌خوانم تا ببینید اصل مطلب چه بوده و چه اشتباهی رخ داده است.
«فجاء الحسین كالصقر المنقض» امام حسین (ع) مثل باز شکاری به میدان آمد.
«فتخلل الصفوف» صفوف دشمن را باز کرد.

«و شد شده اللیث الحرب» مثل شیر شروع به جنگیدن کرد.

«فضرب عمراً قاتله بالسيف» قاتل حضرت قاسم را با شمشیر زد.

«فاتقاه بیده» قاتل دستش را سپر کرد

«فاطَّيَّها من المفرق» دستش از مرفق قطع شد.

چه کسی دستش قطع شد، عمر قاتل حضرت قاسم (ع)
«فصاح» فریادش بلند

چه کسی؟ قاتل اگر کسی دقت نکند به این ضمایر، به خطایی می‌افتد که این دوستان افتادند، البته بسیاری از این دوستان متن را ندیده و نخوانده‌اند، فقط در محافل از زبان روضه‌خوان‌ها شنیده‌اند.

«ثم تنحى» و از امام دور شد

«وحملت خيل اهل الكوفة ليستنقذوا عمرا من الحسين» سپاه کوفه حمله کردند تا عمر را از دست امام حسین (ع) نجات دهند.

«فاستقبلته بصدورها و جرحته بحوافرها و وطئته حتى مات» سینه اسب‌ها به عمر خورد، و او را زیر گرفتند و عمر مرد.

به این مات دقتی کنید، چه کسی مُرد؟ عمر، اگر به ضمایر دقت نشود همین جا اشتباه زیادی رخ داده است. به ادامه متن دقت کنید.

«فانجلت الغبرة فاذا بالحسين قائم على راس غلام و هو يفحص برجله» غبار کنار رفت و حسین (ع) بالای سر جوان (حضرت قاسم (ع)) آمد، قاسم پایش را روی زمین می‌کشید.

یعنی تا این لحظه قاسم زنده بود. خیلی باید با دقت به ضمایر توجه کنیم که ببینیم به چه کسی بر می‌گردد. اینجا ضمایر به عمر بر می‌گردد نه به قاسم (ع)، عمر زیر سم اسبان رفته

بود نه حضرت قاسم(ع)، اینگونه که در این اشعار آمده که بدن این نوجوان ۱۳ ساله مثل بدن عباس کشیده شد، و یا بدن او ۱۳ قطعه شده بود، اگر اینگونه بود که وقتی امام حسین(ع) بالای سرش آمدند دیگر پا به زمین کوبیدن و زنده بودن او معنا ندارد. اشتباه در ارجاء ضمیر باعث شد که شاعران ما مسئله را اینگونه ببینند. از این نمونه خطاها در اشعار کم نداریم. من سروده‌هایی اینجا دارم که نشان می‌دهد شاعر دو شخصیت را با هم قاطی کرده و درآمیخته است و نمی‌دانسته این وصف، وصف کدام شخصیت است.

مثلا برخی از شاعران فکر می‌کنند آخرین شهید کربلا امام حسین(ع) است در حالی که آخرین شهید کربلا امام حسین(ع) نیست، آخرین شهید میدان کربلا «هفهاف بن مهند راسبی» است، اولین شهید کربلا «سلیمان بن رزین» در بصره است. جالب است بدانید اولین شهید نهضت امام حسین(ع) در بصره و آخرین شهید از بصره است

«هفهاف بن مهند راسبی» دیر به کربلا رسید، وقتی رسید که غروب شده بود. به گمان من شهادت امام حسین(ع) باید حدود ساعت ۳ تا ۳ و نیم اتفاق افتاده باشد. عرض کردم

که ساعت ۵ و ۳۸ دقیقه روز عاشورا

تعدادی از این اصحاب در همین منطقه

جرجان زندگی می‌کردند، «زهیر بن

قین» اینجا بوده، «مسلم بن عوسجه»

اینجا زندگی کرده، «حنظله بن عمرو»

در جرجان بود

در کربلا آفتاب غروب می‌کند، این آدم درست غروب به کربلا رسید. دید جشن است فکر کرد امام حسین(ع) پیروز شده است، اما شنید که می‌گویند قَتْلُ الْحُسَيْنِ فهمید امام حسین(ع) شهید شده است، شمشیر کشید و شروع به جنگیدن کرد و این شخصیت «هفهاف بن مهند راسبی» به

شهادت رسید او آخرین شهید در میدان کربلاست نه آخرین شهید کربلا. آخرین شهدای کربلا دو نفر هستند که یکی از آن‌ها شش ماه بعد از کربلا شهید شد و دیگری یک سال بعد از کربلا شهید شد، امام زمان(عج) به هر دو تای آن‌ها سلام داده است یکی از آن‌ها شخصی است به نام «موقع بن ثمامه اسدی» که مجروح شده بود، او را به اسارت گرفتند و ۶ ماه در اسارت بود و او را به سرزمین «زاره» تبعید کردند و در آنجا به شهادت رسید. برخی از این شهدای کربلا را حتی اسمشان را هم کسی نمی‌برد. دومین شهید «سوار بن منعم» زخمی شده بود دستهایش شکسته بود، او را یکسال در زنجیر نگاه‌داشتند، در زنجیر به زخم‌های خود سلام می‌داد، می‌گفت: «ای زخم‌ها شما در مقابل چشم فرزند پیغمبر(ص) بر بدن من شکفته شدید» و امام زمان(عج) وقتی به او سلام می‌دهد می‌فرماید: «السلام علی الجریح المأسور» یعنی سلام بر آن جانباز اسیر شده. بسیاری از شخصیت‌ها متأسفانه معرفی نشدند. باید برای معرفی آنها تلاش کنیم لازمه این کار مطالعه است، مطالعه درباره این شخصیت‌ها و شناخت آنها می‌تواند ما را کمک کند تا گنگ گوشه‌های کربلا را بیشتر بشناسیم، در کتاب

«آینه داران آفتاب» که دو جلدی است اصحاب اباعبدالله(ع) را به هفت دسته تقسیم کرده‌ام، که اولین دسته شهدای پیش از ورود امام حسین(ع) به کربلاست، امام حسین(ع) روز دوم محرم به کربلا آمد، قبل از ورود امام حسین(ع) افرادی به شهادت رسیدند مثل مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، عبدالله یقطر، قیس بن مسهر صیداوی و همین سلیمان بن رزین که تنها شهید قیام امام حسین(ع) در بصره است، یک خانم شاعر دارد در مورد این شهدا کار منظومی را انجام داده که بسیار زیبا است و شهادی که شاید شما اصلا اسم آنان را نشنیده باشید. من همین جا می‌توانم اصحابی از امام حسین(ع) را برای شما نام ببرم که شاید در مورد آنها حتی یک خط هم مطلب گفته نشده است. این شخصیت‌های بزرگ که باید شناسانده شوند، مثل «عون بن علی» که برادر امام حسین(ع) است ولی کسی از او چیزی نمی‌گوید ای کاش کسی رزم این بزرگوار و برگشت از میدان و رابطه عاشقانه او با برادرش امام حسین(ع) را تبیین می‌کرد. در هر حال باید مطالعه عمیق بکنید به شنیده‌ها تکیه نکنید،

من چند کتاب برای مطالعه در این زمینه معرفی می‌کنم اول کتابی به نام «گزیده شهادت نامه»، آیت الله محمدی ری شهری کتابی دارد به نام «دانشنامه امام حسین»، ۱۴ جلد است که در رابطه با عاشورا شناخت جامعی می‌دهد. گزیده شهادت‌نامه این ۱۴ جلد را در یک جلد خلاصه کرد. این کتابخانه میرداماد کتاب‌های خوبی دارد حتما استفاده کنید و بسیاری از منابع را اینجا دارد و باید از آیت الله نورمفیدی بابت این کار بزرگ تشکر کرد.

کتاب دو جلدی است که اگر وقت بگذارید بخوانید کتاب خوبی است کتاب «تاریخ قیام» یا «مقتل جامع سیدالشهداء(ع)» از استاد مهدی پیشوایی است و خیلی کتاب خوبی است و به شبهات هم پاسخ داده است. کتاب ۶ جلدی است «با کاروان حسینی» چند نویسنده دارد، اصل کتاب عربی بوده و ترجمه شده است.

«آینه در کربلا» کتاب هفت جلدی بنده است که می‌تواند به شما کمک کند. نام این کتاب برگرفته از این شعر است بیدل دهلوی است که می‌گوید:

کیست درین انجمن محرم عشق غیور
ما همه بی‌غیرتیم آینه در کربلاست

یک مجموعه‌های را هم شب شعر عاشورا شیراز هر سال چاپ می‌کند که خوب است تهیه کنید و بخوانید. شب شعر عاشورایی شیراز برنامه خوبی است که همین جا باید یاد کنم از مرحوم حاج حسنعلی بای از شعرای خوب هم استانی شما که همیشه خودش را به این مراسم می‌رساند و شرکت می‌کرد.

به نقد کارتان خیلی توجه کنید سعی کنید کارهایتان را به نقد بگذارید تا نواقص آن کمتر شود. از حسن توجه همه شما بسیار ممنونم. به قول آن دوست شاعر که گفت:

دیگر بس است هر چه خداحافظ تو شد
ای دل! از این به بعد خدا را تو حفظ کن